

تحلیل انتقادی دیدگاه‌های خاورشناسان درباره جعل آسناد احادیث نبوی (مورپژوهی دیدگاه هوروویتس، روبسون و شاخت)

علیرضا کاوند(عضو هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم)

motarjem60@yahoo.com

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۲۰)

چکیده

یکی از مباحث مطرح درباره احادیث نبوی، بحث حجیت و اعتبار آن هاست که محل تضارب آراء و گاه اختلاف نظر میان محدثان و روش فکران مسلمان و محققان غربی بوده و هست. در این میان، خاورشناسان گاه دارای دیدگاه‌هایی شاذ یا کاملاً متفاوت با دیدگاه‌های رسمی جهان اسلام در این عرصه‌اند. این پژوهش با رویکرد توصیفی - تحلیلی و بر مبنای ادله تاریخی و شواهدی از منابع کهن بیان می‌دارد که نقد خاورشناسان به ویژه هوروویتس، روبسون و شاخت بر احادیث پیامبر که آسناد روایات آن‌ها را قابل اعتماد نمی‌دانند، پذیرفتی نیست. هم‌چنین با وجود پذیرش نظریه شاخت از سوی محافل و مجتمع علمی و آموزشی غرب، آن را نادرست و تعمیم‌ناپذیر می‌داند. هم‌چنین بر نادرستی ادعای شاخت تأکید می‌کند که می‌گوید سند، بخش بی‌حساب و کتاب، بی‌منطق و بی‌مبانی حدیث است. پس آراء و نظرهای خاورشناسان پیرو او را نیز هرگز نمی‌پذیرد و مردود می‌داند.

کلیدواژگان: جعل آسناد، احادیث نبوی، هوروویتس، روبسون، شاخت.

دیدگاه‌های خاورشناسان درباره جعل آسناد احادیث نبوی
علیرضا کاوند

شماره سی و سوم - بهار و تابستان ۱۴۰۱

۱- طرح مسئله

سنت شریف نبوی پیامبر از زمان ظهور اولیه اسلام در جزیره العرب پیوسته در معرض نقد افراد مختلف قرار داشته است. این سنت، از آغاز قرن بیستم در معرض نقد و تشکیک خاورشناسان نیز قرار گرفت که باعث شد برخی مسلمانان در پذیرش مهم‌ترین منابع شریعتشان به تردید بیافتدند. با این حال، تحلیل‌ها

و پژوهش‌های دانشمندان بزرگ و محدثان مسلمان در گذشته و دوران معاصر، آن سنت را حفظ کرده و حق را از باطل و صحیح را از نادرست تمایز ساخته است. محدثان شیعه و اهل سنت به خوبی از حریم سنت پاک و مطهر نبوی دفاع کردند و به شباهت در این عرصه پاسخ دادند. در خبری از ابن سیرین نقل شده که وی گفته است: «لَمْ يَكُنُوا يَسْأَلُونَ عَنِ الْإِسْنَادِ فَلَمَّا وَقَعَتِ الْفِتْنَةُ قَالُوا: سَمَّوَا لَنَا رَجَالَكُمْ فَيُنَظَرُ إِلَى أَهْلِ السَّنَةِ فَيُؤْخَذُ حَدِيثَهُمْ وَيُنَظَرُ إِلَى أَهْلِ الْبِدَعِ فَلَا يُؤْخَذُ حَدِيثَهُمْ».

(مسلم، ۱۴۰: ۱۵۱)

این که این نقل تاریخی تا چه اندازه می‌تواند دلیل بر این باشد که آسناد جدید، ساختگی و جعلی است، بحثی است که در این تحقیق به آن خواهیم پرداخت. چندان مشخص نیست که چگونه خاورشناسان کلمه «فتنه» را در کلام ابن سیرین، تأویل و تفسیر خاص کرده و آن را مستندی برای تشکیک در احادیث قرار داده‌اند؟ چگونه می‌توان به این مسئله پاسخ داد؟

در این پژوهش، به نقد آراء و نظرهای خاورشناسان خواهیم پرداخت که بر این باورند اصحاب فرقه‌ها و مذاهب و ادیان فقهی اسلامی، حدیث شریف نبوی و سخن پیامبر را وضع و اختراع کرده‌اند. نتایج بررسی‌ها و پژوهش‌های برخی خاورشناسان در این زمینه، امروزه در محافل غربی و دانشگاه‌های اروپایی و امریکایی معتبر است و بر آن تکیه می‌شود و ضروری است که به این قبیل دیدگاه‌ها پاسخ داده شود.

از میان مطالبی که در این زمینه نگاشته شده است، به مقاله «بررسی دیدگاه شاخت در آغاز پیدایش آسناد» می‌توان اشاره داشت که سید علی اکبر ریبع نتاج و عالیه روح‌الله‌زاده اندواری با همکاری یکدیگر نگاشته و به طور ویژه، مسئله پیدایش آسناد را از نگاه شاخت بررسی و تحلیل کرده‌اند. این مقاله در مجموعه مقالات کنفرانس بین‌المللی شرق‌شناسی، تاریخ و ادبیات پارسی در سال ۱۳۹۵ منتشر شده که با رویکرد تاریخی و اجتماعی به این بحث پرداخته است. البته رویکرد مقاله حاضر، تأکید بر جنبه‌های تاریخی- شبه‌شناسی است.

۲- تعریف آسناد

پیش از ورود به بحث ضروری است تعریفی از واژه سند و آسناد ارائه دهیم تا موضع

بحث بیش از پیش تبیین شود. در ادامه، مفهوم لغوی و اصطلاحی سند و اسناد را به واکاوی می‌نشینیم.

الف) إسناد در لغت

ابن فارس گفته است: «حروف سین و نون و دال، اصلی واحد است که بر پیوستن و ملحق شدن چیزی به چیز دیگر دلالت می‌کند». (ابن فارس، ۱۴۱۲: ۱۰۵/۳) «سَنَدٌ: آن قسمت از کوه است که در مقابل شخص قرار می‌گیرد و بالاتر از دامنه کوه است. جمع آن، أَسْنَادٌ است». (ابن منظور، ۱۴۱۲: ۲۲۰/۳) در حقیقت، «حدیث مُسَنَّدٌ، چیزی است که به گوینده اش نسبت داده شده است و إسنادش، متصل و بدون انقطاع باشد تا به پیامبر برسد». (زبیدی، ۱۴۱۴: ۲۸/۵؛ جوهری، ۱۴۰۴: ۴۸۹/۲؛ ابن عباد، ۱۴۱۴: ۲۸۵/۸) «إسناد در لغت، همان مطلق خبر دادن است و محدثان، سند و إسناد را در یک چیز به کار برده اند». (ابن جماعه، ۱۴۰۶: ۳۰)

ب) إسناد در اصطلاح

ابن جماعه می‌نویسد: «اما سَنَدٌ، خبر دادن نسبت به طریق متن است». (شهیدی، ۱۴۰۸: ۵؛ عاملی، ۱۴۰۱: ۹۰؛ ابن جماعه، ۱۴۰۶: ۲۹) به این معنا که حدیث از طریق سلسله‌ای از روایان روایت می‌شود که با راوی حدیث آغاز می‌رسد و به پیامبر می‌رسد. (ضیاء‌العمری، ۱۴۱۵: ۴۴) بنا بر این، این نکته را در جمع‌بندی می‌توان بیان کرد که سند یا إسناد، در حقیقت، چیزی است که خبر را به راوی آن متصل می‌سازد و طبق آن می‌توان صدق یا کذب خبر را دریافت.

۳- جایگاه إسناد نزد محدثان و اهمیت آن در نقل احادیث

از خلال اخبار مربوط به إسناد چنین آشکار می‌شود که سند به عنوان رکنی از دو رکن حدیث نبوی و یکی از امور دینی به شمار می‌آمد و بر این اساس، جایگاه سند تا آن جاست که نمایانگر نیمی از حدیث است. بنا بر این، حدیث دارای سند و متن است و سند به منزله ستونی است که قبول حدیث یا رد آن، متوقف بر آن است. به همین دلیل، ابن مبارک، آن را به منزله دست و پاها قرار داد. مسلم از ابن مبارک چنین نقل کرده است: «بین ما و بین قوم، دست و پاها - یعنی إسناد - است».

(مسلم، ۱۴۰۳: ۱۵/۱)

تکیه محدثان بر إسناد مانند اتكای حیوان بر دست و پاهاست، به گونه‌ای که قبول بر آن متوقف است، همان طور که بلند شدن و برخاستن حیوان روی دست و پاهایش صورت می‌گیرد. سفیان ثوری نیز إسناد را به منزله سلاح دانسته و به آن تشبیه کرده است. خطیب بغدادی از سفیان ثوری نقل کرده است: «إسناد، سلاح مؤمن است. هر گاه سلاحی با او نباشد، پس با چه چیزی برد کند؟» (خطیب بغدادی، ۱۹۷۱: ۴۲؛ معنایی، ۱۴۱۴: ۱۲۱/۱) همان طور که سلاح، وسیله‌ای ضروری به شمار می‌رود که فرد مبارز و جنگجو از آن بی‌نیاز نیست، إسناد نیز امری لازم و ضروری برای محدث به شمار می‌رود.

ابن حبان از شعبه نقل کرده است: «هر حدیثی که در آن، حدثنا و أخبرنا نباشد، مانند مردی است که در فلات و بیابان همراه با شتر است، در حالی که مهار و افساری ندارد». (ابن حبان، ۱۴۱۸: ۳۱/۱) خطیب بغدادی از شافعی نقل کرده است که کسی که علم را از روی بیهودگی و گزاف حمل می‌کند، مثل جمع کننده خاشاک و خار هیزم در شب است. او این‌ها را می‌برد و حمل می‌کند و شاید در آن بسته هیزم، افعی باشد که اورانیش بزند، در حالی که نمی‌داند». (خطیب بغدادی، ۱۴۱۶: ۲، ج، ۱۵۷)

این سخن به این معناست که گاهی حدیث بدون طلب إسناد حمل می‌شود به گونه‌ای که گاهی جعل، تحریف، تغییر و تصحیف در آن رخ می‌دهد و فرد نمی‌داند و ممکن است با پذیرش آن روایت، هم خود را منحرف کند و هم دیگران را به انحراف بکشاند.

۳ - توجه به إسناد

در آغاز، إسناد، کوتاه بود، به گونه‌ای که بیشتر به صحابی اکتفا می‌شد. گاه نیز مسلمانان از ذکر إسناد خودداری می‌کردند. بنا بر این، مسئله کاربرد إسناد برای برخی محققان روشن نشده است و گمان برده‌اند که صحابه، إسناد را به کار نمی‌برند و این امر سبب‌ساز اختلاف میان محققان در تعیین آغاز و شروع إسناد شد و دیدگاه‌های مختلفی در این زمینه مطرح کردند. بسیاری از محققان بر این باورند که توجه به إسناد پس از شعله‌ور شدن فتنه در زمان خلیفه سوم، عثمان بن عفان آغاز شد و در مراد و مقصودشان از اختلاف نظر یافتند، همان طور که

برخی خاورشناسان نیز درباره آن به تردید افتادند. (در این زمینه نک: ضیاء

العمری، ۱۴۱۵: ۴۴)

ابن سیرین، فتنه زمان عثمان را عامل و انگیزه سؤال پرسیدن در مورد إسناد قرار داد و این به دلیل ظهور اوضاع جدید و شکاف و اختلافات میان امت بود، به گونه‌ای که ابن سیرین، از افرادی که شکاف و اختلاف ایجاد کردند، با اسم اهل بدعت نام برده است. (ضیاء العمری، ۱۴۱۵: ۴۴ - ۴۵) پس از دوران صحابه و تابعان بزرگ، بر مسئله إسناد تأکید زیادی شد. افزایش جعل در میان روایات باعث شد تا چارچوب و دامنه‌اش به سبب ظهور احزاب و گروه‌های سیاسی گسترش یابد. (سالم الحاج، ۱۴۲۲: ۵۱۴/۱؛ در این زمینه نک: فلاتة، ۱۴۰۱: ۱۴/۲ - ۱۵)

از دیر زمان، به إسناد توجه می‌شد و در امور و مسائل دینی مورد مطالبه بود و کسی را که حدیث را بدون آن فرامی‌گرفت، تخطئه و نقد می‌کردند. این مسئله تا امروز نیز اهمیت دارد. سختگیری در طلب إسناد از بهز بن أسد نقل شده است. خطیب بغدادی از بهز بن أسد روایت کرده است: «حدیث را از کسی که «حدّثنا» نمی‌گوید، فرانگیرید». (خطیب بغدادی، ۱۴۰۵: ۳۲۵) به دیگر سخن، حدیثی که إسنادی نداشته باشد، مردود و باطل است و هر کسی قائلش باشد، فرقی ندارد. شواهد تاریخی، بیانگر توجه آن‌ها به إسناد و تخطئه کسی است که حدیث را بدون آن می‌خواست. انتشار جعل در میان حدیث و جعل إسنادها باعث شد محدثان در مورد احادیث تحقیق و بررسی انجام دهند. تنها راه هم این بود که سند حدیث و انتسابش به گوینده نوشته شود تا ذمّه نویسنده و راوی حدیث از نقلی که انجام می‌دهد، بری شود و با جاعل احتمالی حدیث در بار سنگین گناهش مشارکت نکند. سمعانی با سندش از امام علی^ع روایت کرده است که ایشان فرمود: «هر گاه حدیث را می‌نویسید، آن را با إسنادش بنویسید. اگر حق باشد، شما در پاداش آن شریک هستید و اگر باطل باشد، بار سنگینی گناهش بر او باشد». (سمعانی، ۱۴۱۴: ۱۰۷/۱)

ذکر سند، مایه آرامش و خشنودی راوی می‌شود. گذشته از آن، به نوعی در نقل حدیث مشارکت می‌کند و بخشی از سلسله نقل روایت را پر می‌کند. هم‌چنین با

شیوخ و اساتیدش و سپس تابعین و صحابه مشارکت می‌کند و مخاطبان و شنوندگان، از قبول حدیث و عمل به آن مطمئن می‌شوند. آن‌ها، سلسله‌ای از راویان را در مقابل می‌بینند که همه آن‌ها شهادت می‌دهند آن را از کسی شنیدند که قبلشان بوده است تا این‌که سند به صحابه و سپس به رسول خدا^ع برسد.

۳- الزام راویان به ذکر سند

به نقل تاریخ، خلفای پیامبر، از جمله ابوبکر این قانون را وضع کردند که راویان به ذکر سند ملزم شوند. طبق یک نظر، او، اولین کسی است که راویان را به ذکر سند وادرار کرد، به گونه‌ای که راوی مجبور به بررسی صحت روایت باشد. گفته شده است که او حدیث هیچ یک از صحابه را به نقل از پیامبر قبول نمی‌کرد مگر این‌که فرد دیگری شهادت می‌داد وی آن را از پیامبر شنیده است. (فلاته، ۱۴۰۱: ۱۹/۲)

برای نمونه، او به سخن مغیرة بن شعبه - که پیامبر، یک ششم ارث را به جده داد - اکتفا نکرد، بلکه تفحص کرد تا این‌که محمد بن مسلمه انصاری شهادت داد. ترمذی می‌گوید: «أنصارى و معن و مالك، از ابن شهاب از عثمان بن اسحاق بن خرشه از قبیصة بن ذؤیب برای ما چنین نقل کردند که قبیصه گفت: «مادر بزرگی نزد ابوبکر آمد و از میراثش از او سؤال پرسید. او گفت: چیزی در مورد تو در کتاب خدا^ع نیست و چیزی برای تو در سنت رسول خدا^ع وجود ندارد. پس بازگرد تا من از مردم پرسش کنم. از مردم سؤال پرسید. مغیرة بن شعبه گفت: در محضر رسول خدا^ع بودم که رسول به آن زن (زنی که در جایگاه مادر بزرگ بود)، یک ششم را داد. ابوبکر گفت: آیا کسی غیر از تو شهادت می‌دهد؟ محمد بن مسلمه انصاری برخاست و مثل سخن مغیرة بن شعبه را تکرار کرد و ابوبکر آن را برای آن زن اجرا کرد». (ترمذی، بی تا: ۴/۴۲۰؛ ح ۲۱۰؛ ابن ماجه، بی تا: ۹۰۹/۹) -

(۲۷۲۴) ح ۹۱ امام علی^ع نیز همین روش را برگزیده بود و راوی را به ذکر سندش ملزم می‌کرد و او را بر آن سوگند می‌داد تا با آن، از شنیدن حدیث راوی از پیامبر یقین حاصل شود. (ترمذی، بی تا: ۵/۲۲۸؛ ابو داود، بی تا: ۲/۸۶؛ ح ۱۵۲۱)

مطلوب منقول از ابن سیرین که در ابتدای مقاله آمد، نشان می‌دهد محدثان قبل از برپایی فتنه، در مورد إسناد سؤال نمی‌کردند، ولی پس از برپایی فتنه و آشوب، کاربرد آن بین آن‌ها رواج و انتشار یافت. پس از آن، بررسی سند

و جست وجو درباره احوال راویانش بین آن‌ها باب شد. البته این مسئله هرگز به این معنا نبود که طلب سند، قبل از برپایی فتنه وجود نداشت؛ زیرا کتاب‌های حدیثی و تاریخی شیعه و اهل سنت و نیز کتاب‌های نقد الرجال، بسیاری از وقایع و حوادث را در این زمینه برای ما نقل کرده و نشان داده است که بزرگان اصحاب پیامبر، دیگر راویان را ملزم می‌کردند که در نقل روایات، سند بخواهند و ناقلان را دقیق مشخص کنند. (فلاته، ۱۴۰۱: ۲۲/۲) هم‌چنین سفیان ثوری، راویان را به ذکر سند ملزم می‌کرد و در شنیدن روایت آن‌ها تأمل و درنگ می‌کرد. (ابن ابی حاتم رازی، ۱۳۷۱: ۶۸/۱)

به طور کلی، این مطالب بر شیوع و رواج الزام بسیاری از راویان از سوی محدثان به ذکر سندها و روش‌هایی تصریح دارد که با آن، احادیث‌شان را روایت می‌کردند و راه‌هایی که حدیث را می‌شنیدند. حتی کار به آن جا رسید که محدثان، کسی را که حدیث معلق و بی‌سند نقل می‌کرد، انکار و تخطیه می‌کردند. (فلاته، ۱۴۰۱: ۲۳/۲)

۳- تعهد و پای‌بندی راویان به ذکر اسناد

سند نزد حدیث‌شناسان جایگاه مهمی دارد، به ویژه پس از این‌که اصل الزام راویان به ذکر سند رواج یافت. این مسئله زمانی اهمیت دوصد چندان یافت که نسبت به عدالت برخی راویان شک و تردید ایجاد شد. اهل هوا و هوس برای سوء استفاده از وضعیت تلاش کردند و بدعت‌های فراوانی در دین ایجاد شد و مکتب‌های فکری و سیاسی متعددی شیوع یافت. در پی این مسئله، راویان، خودشان را به ذکر اسناد قبل از ذکر متن حدیث یا پس از آن ملزم ساختند و وظیفه بررسی و تحقیق در احوال رجال سند را به محدثان سپردند.

برای نمونه، شعبه، خود را به ذکر سند، پای‌بند و ادعا کرد که این کار، یک مسابقه است. (فلاته، ۱۴۰۱: ۲۷/۲) ابن ابی حاتم از ابوادود چنین روایت کرده است: «مردی را دیدم که به شعبه می‌گفت: بگو: «حَدَّثَنِي» یا «أَخْبَرَنِي». شعبه به او گفت: مادرت به عزایت بنشیند! آیا کسی قبل از من، چنین چیزی را بیان کرده و آورده است؟» (ابن ابی حاتم، ۱۳۷۱: ۱۶۶/۱) اعمش نیز به ذکر اسناد پای‌بند بود و به آن توجه می‌کرد و ذکرش را به تأخیر می‌انداخت و پس از بیان متن حدیث،

وارد بحث سند آن می‌شد. وی، سند را سرمایه می‌نامید تا نظر شاگردانش را به آن جلب کند. (فلاته، ۱۴۰۱: ۲۷/۲)

به گفته عمر فلاته، شامیان پس از تأکید و آگاه‌سازی از جانب زهری، به ذکر اسناد پای‌بند شدند، در صورتی که پیش از آن چنین نبودند. این سخن نشان می‌دهد که غیر اهل شام، به ذکر سند پای‌بند بودند. (فلاته، ۱۴۰۱: ۲۸/۲) کار تا آن جا پیش رفت که محدثان به تأکید بر پای‌بندی به ذکر سند اکتفا نکردند، بلکه کسی را که خواستار شنیدن حدیث، بدون سند بود، تخطئه می‌کردند. این کار در رفتار سفیان بن عینه (بیهقی، ۱۴۱۰: ۲۹/۱-۲۹/۲) و ابوسعید حداد (بغدادی: ۴۳۲-۴۳۳) دیده می‌شود.



۴ - دیدگاه‌های خاورشناسان درباره آغاز کاربرد سند و پاسخ به آن
خاورشناسان درباره آغاز کاربرد سند در احادیث نبوی، دیدگاه‌های قابل نقد مطرح کرده‌اند که در این زمینه، سه خاورشناس، بیشترین بحث را در این خصوص دارند. در ادامه، دیدگاه‌های خاص آنان را بیان می‌کنیم و سپس پاسخ خواهیم داد.

۴ - ۱ - هوروویتس و مسئله سند

робسون، دیدگاه‌های هوروویتس را در این زمینه خلاصه گرده و در جایی از او نقل کرده است که بیان اسناد، در یک چهارم آخر قرن اول آغاز شد و قبل از آن رایج نبود. فؤاد سزگین در این باره از او پیروی و بیان کرد که بیان اسناد با زهری آغاز شده است. در جایی دیگر از این نقل شده است که بیان اسناد، قبل از زهری آغاز شد.

هوروویتس، قائل به جعلی بودن اسنادهای عروة بن زبیر (متوفای ۹۳ق) و انتساب این اسناد به وی از سوی مصنفان متأخر، موافق نیست. با این حال، هوروویتس، محافظه‌کار به نظر می‌رسد؛ زیرا او بر این باور است که شناخت عروه نسبت به اسناد، پیوسته مورد نزاع و جدل بود و رواج بیان اسناد در پیش از زهری،

۱. جیمز روبسون (James Robson) (۱۸۹۰-۱۹۸۱)، خاورشناس اسکاتلندی.

۲. ژوزف هوروویتس (Joseph Horovitz) (۱۸۷۴-۱۹۳۱)، خاورشناس آلمانی.

ضربه کارآیی در این نزاع نبود [یعنی در پیشگیری از جعل حدیث تأثیر زیادی نداشت]. (ضیاء العمری، ۱۴۱۵: ۵۰-۴۹)

هوروویتس به دو نتیجه دست یافت:

۱. آغاز اسناد در احادیث، به یک سوم سوم قرن اول مربوط است. (اعظمی، ۱۴۱۳: ۳۹۳/۲)

۲. اسناد در دوران زهری و همنسلان وی تأسیس شد و ارجاع اسناد به قبل از سال ۷۵ قابل پذیرش نیست. (سالم الحاج، ۱۴۲۲: ۵۱۵/۱)

۴ - روبسون و مسئله سند

روبسون، مسئله اسناد را به طور گسترده بررسی کرده است. بنا بر این، وی به این نتیجه رسید: «در نیمة قرن اول ممکن بود که هر شخص، منتظر چیزی شبیه به اسناد باشد. آن گاه که تعدادی از صحابه در آن زمان مردند، کسانی که پیامبر را ندیدند، به نقل از وی شروع کردند و طبیعی است که هر یک از شنوندگان در رابطه با منابع ناقلان یا اطلاعات غیر مستقیم‌شان از پیامبر که وی را ندیدند، سؤال پرسند، اما نظام دقیق اسناد به تدریج ایجاد شد... ما می‌دانیم که ابن اسحاق، در نیمة اول قرن دوم، بیشتر اطلاعاتش را بدون اسناد ارائه داد و بیشترین چیزی که از او باقی مانده، بدون سندی کامل بوده، ولی پیشینیانش توجه کمتری به سندهایشان داشتند. صحیح نیست که بگوییم اسناد، مربوط به زمان زهری است و در زمان عروه مشخص نبوده؛ زیرا نظام آسناد، وقت زیادی برداشته باشد و این تکامل، آهسته بود. از این رو، می‌توان پذیرفت که برخی آسناد، مربوط به قدیم است، چنان‌که مردم ادعای نمایند». (اعظمی، ۱۴۱۳: ۳۹۴/۲-۳۹۳)

روبسون، کلمه «فتنه» در متن ابن سیرین را به گونه‌ای تفسیر کرده که نظریه هوروویتس را تأیید می‌کند. نظریه هوروویتس این است: «إسناد، در یک سوم آخر قرن اول در ادبیات حدیث وارد شد». در حقیقت، روبسون بر این باور است که منظور از فتنه، همان فتنه ابن زبیر در حدود سال ۷۲ است که خودش را به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر در مکه اعلام کرد و در فرمانروایی اش با عبدالملک بن مروان نزاع و درگیری پیدا کرد. روبسون در تفسیرش به این استناد جست که مالک، کلمه «فتنه» را بر حرکت و جنبش ابن زبیر اطلاق می‌کرد. ابن سیرین در سال ۳۳

متولد شده و سنش هنگام وقوع فتنه ابن زبیر به او این توانایی را داده تا با درک و اطلاع از آن چه در این زمان واقع شده است، سخن بگوید. (ضياء العمرى، ۱۴۱۵: ۴۹)

۴-۳-شاخت و مسئله سند

شاخت، تغيير، تحول و تکامل احاديث فقهى را بررسى کرد و نتيجه گرفت که همه آثار و روایاتی که به آن استدلال می شود و به حضرت رسول اکرم ﷺ اسناد داده می شود، اخبار مفردی است که به شکل کوتاه و مختصر و مسبوق به سلسله ای از راویان وضع شده است که به صورت متعارف در آسناد روایات هستند. مقصود از اين مطلب آن است که درستی اين روایات باید بررسی شود. (سالم الحاج، ۱۴۲۲: ۴۳۲/۱)

سخن شاخت به اين معناست که اسنادها، بخش بي حساب و كتاب احاديث به شمار می رود که به شکل ابتدائي آغاز شد و در نيمه دوم قرن سوم به کمال رسيد و به دست احزاب مختلف رشد کرد، آن هم به دست احزاب مختلفی که می خواستند نظرهای خود را به اشخاص مشهور و برجسته قدیمي نسبت دهند. از اين رو، شخصيت هاي را انتخاب می کردند و آن ها در آسناد روایات قرار می دادند. (اعظمي، ۱۴۱۳: ۳۹۴/۲)

شاخت بر اين باور است که اصحاب مکاتب فقهى به دليل تمايل به ارجاع سخنانشان به صحابه، سندهای متصل اخیر را وضع کردند. به اعتقاد وي، تغيير و تحول و رشد آسناد تا زمان نگارش [رسمی] حدیث ادامه یافت، به گونه ای که به شکلی کامل ظهر يافت. شاخت به سندهای مُرسل یا منقطع در كتاب موظمالک یا رساله شافعی استشهاد کرده که در صحاح سته متاخر به نقل از مالک به صورت متصل و مُسند وارد شده است که دلالت می کند گونه های برتر آسناد که نامهای تابعین و صحابه در آن آمده، جعلی و ساختگی است و اين نامها بعداً از جانب صاحبان مکاتب و مذاهب وارد سندهای روایات شده است. (ضياء العمرى، ۱۴۱۵: ۵۵)

۱. ژوزف فرانتس شاخت (Joseph Franz Schacht) (۱۹۰۲-۱۹۶۹)، خاورشناس آلماني.

شاخت چنین تصور می‌کرد که مقصود از کلمه «فتنه» در سخن ابن سیرین، همان فتنه کشته شدن ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان است. وی به این سخن استناد کرده است که مفهوم کلمه «فتنه» در سخن ابن سیرین و نیز مطلب منقول از ابن جریر طبری با یکدیگر تطابق دارد. طبری پس از بیان حوادث سال ۱۲۶ می‌نویسد: «در این سال، بنی مروان، آشفته و پریشان شدند و فتنه شدت یافت». (طبری، ۱۴۰۷: ۱۳۲/۴)

این عبارت، شاخت را به این باور رساند که کلام ابن سیرین، سخنی جعلی است که به وی منتبه شده است؛ زیرا به اعتقاد شاخت، او در سال ۱۱۰ درگذشت، (فلاته، ۱: ۱۴۰، ۱۲/۲) در حالی که فتنه قتل ولید و از هم پاشیدگی شیرازه بنی مروان در سال ۱۲۶ شدت یافت. بنا بر این، از نظر شاخت، «فتنه» مقصود در کلام ابن سیرین، همان فتنه‌ای است که به کشته شدن ولید بن یزید منجر شد، نه فتنه‌ای که در زمان عثمان بن عفان رخداد یا فتنه‌ای که میان حضرت علی[ؑ] و مخالفانش شعله‌ور شد. به اعتقاد وی، معقول نیست فرض کنیم که اجرای عملی آسناد و بررسی تطبیقی و واقع‌سنجی آن‌ها قبل از قرن دوم هجری آغاز شده است. (سالم الحاج، ۱۴۲۲: ۵۱۵ - ۵۱۴)

شاخت در این زمینه می‌نویسد: «از ابن سیرین نقل شده است که بررسی و جستجوی در آسناد و سؤال از آن پس از فتنه آغاز شد، به گونه‌ای که ممکن نبود بدون بررسی و دقت نظر، مردم را به عنوان راویان مطمئن قلمداد کرد. معتقد دیم فتنه‌ای که با کشته شدن ولید بن یزید و نزدیک به پایان دولت اموی آغاز شد، اصطلاحی تاریخی بود که نشان از پایان روزهای خوب گذشته - که سنت پیامبر در آن غالب بود - داشت و از آن جا که تاریخ وفات ابن سیرین، سال ۱۱۰ است، پس ناگزیر، لازم است که باور داشته باشیم که نسبت این کلام به ابن سیرین نادرست بوده و روایت تاریخی جعلی است. به هر حال، دلیلی نداریم که بپذیریم آغاز اسناد، پیش از آغاز قرن دوم هجری است». (اعظمی، ۱۴۱۳: ۳۹۵/۲ - ۳۹۴)

محور دیدگاه شاخت بر پایه دو نظریه است:

۴-۳-۱- نظریه «جعل آسناد»

این نظریه بیان می‌کند که اسنادها، بخش بی‌حساب و کتاب احادیث بود که به

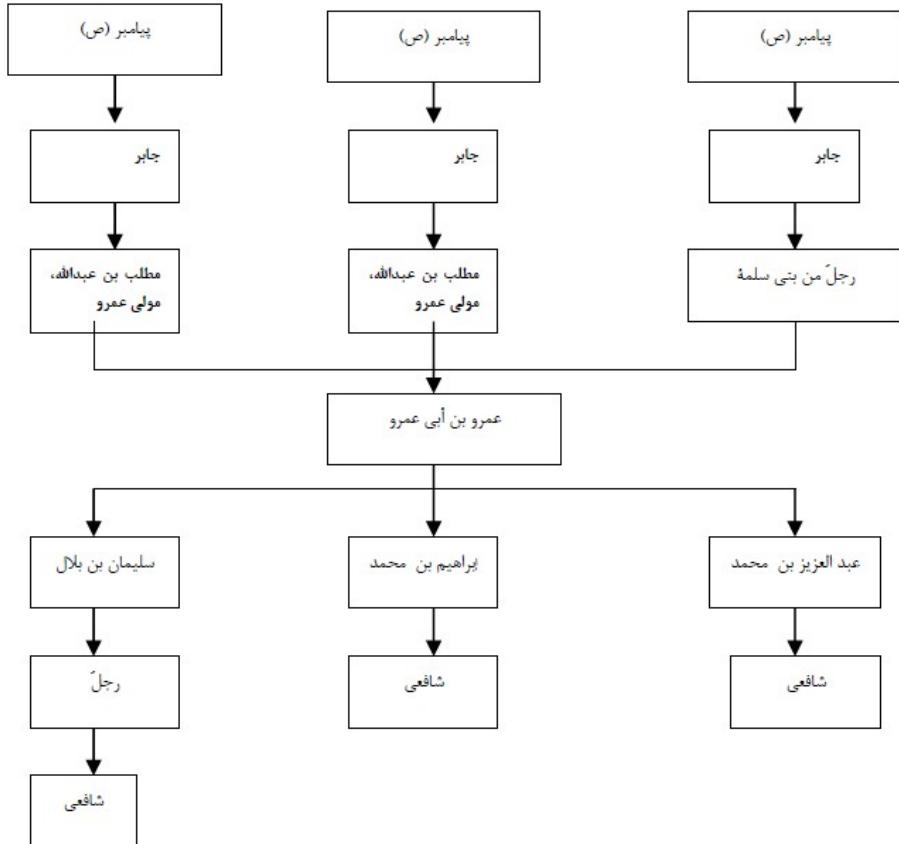
شکل ابتدایی آغاز شد و در نیمة دوم قرن سوم هجری تکامل یافت و مورد توجه جدی قرار گرفت. (اعظمی، ۱۴۱۳: ۴۲۲/۲) «خاورشناسان، نظریه «شاخت» را ستوده و آن را چنین توصیف کرده‌اند که مشارکتی ارزنده در بررسی تحولات و تغییرات در احادیث نبوی است؛ زیرا این رویکرد و نگرش تنها تاریخ انتساب احادیث به پیامبر را به ما نشان نمی‌دهد، بلکه مدلول و مفهوم دقیق این آسناد را نشان می‌دهد. آن هم این است که گونه‌های نازل‌تر و سست‌تر آسناد [که نام‌های تابعین و صحابه در آن نیامده است، ولی به پیامبر می‌رسد]، درست بوده، ولی گونه‌های برتر آسناد که نام‌های تابعین و صحابه در آن آمده است و سپس به پیامبر می‌رسد، خیالی، جعلی و تقلبی است». (اعظمی، ۱۴۱۳: ۴۱۶/۲)



۴-۳-۲- نظریه «إسقاط بخش عقب سند»

خلاصه نظریه «إسقاط بخش عقب سند» از نگاه «شاخت» این است که یک راوی در سلسله اسناد وجود دارد که محور آن است و جاعل و واضح بخش بالایی و عقب‌تر سند حدیث و هم‌چنین سازنده متن حدیث است. در واقع، کسی یا کسانی که بعد از این راوی تا اتصال سند به پیامبر قرار دارند، وجود خارجی ندارند و همین راوی آن بخش از سند را جعل و به سند روایت اضافه کرده که بین این راوی محوری و پیامبر است. او این فرضیه را مبتنی بر یک سند مطرح کرده که در کتاب «اختلاف حدیث» شافعی آمده که سندهای آن حدیث چنین است: (صمدی، ۲۰۰۳: ۴)

۱. back projecting یا همان «القَدْفُ الْخَلْفِي لِلإِسْنَادِ» که اصطلاحش را کولسون خاورشناس مطرح کرده است؛ در این زمینه نک: (N. J. Coulson, A History of Islamic Law , Edinburgh, 1946 ,p.64)



«شاخت معتقد است که عمره بن ابی عمره، همان راوی مشترک در همه سندهاست و دشوار است که عمره بین مولایش، مطلب بن عبد الله و مرد ناشناخته از بنی سلمه رفت و آمد کند تا آن، سند مستقیمش باشد [و قطعاً برای نقل مستقیم باید به یک فرد مراجعه کند نه دو نفر]».^۱

به تصور و گمان شاخت، آن احادیث به طور تدریجی به پیامبر نسبت داده شده و آن احادیث، پیش از این که به پیامبر نسبت داده شود، در حقیقت، آراء و نظرهای مکتبها و مذاهب فقهی حاکم و نظرهای منسوب به تابعان است که در مرحله دوم به صحابه منسوب گردیده و پس از آن، به پیامبر نسبت داده شده است. به همین

۱. در این زمینه نک: مصطفی اعظمی، ۱۴۱۳: ۲/۴۹۷-۴۹۶. ترسیم درخت اسناد در اینجا نمونه‌ای است که شاخت به تصویر کشیده است.

دلیل، به إسناد، بخش بی حساب و کتاب، بی منطق و بی مبنای حدیث گفته می شود. وی ادعا دارد که هر زمان، إسناد، متصل و کامل باشد، قطعاً جعلی است و در مراحل بعدی تکامل روایت، ابداع و اختراع شده است. (شاخت، ۱۹۴۹: ۱۴۷)

با این مبنای، وی به این نتیجه دست یافت که در اصل، هیچ یک از احادیث پیامبر وجود خارجی نداشته و از ایشان صادر نشده، بلکه در خلال نیمه قرن دوم هجری / هشتم میلادی جعل شده است. از این رو، همه آسناد این احادیث نیز جعلی است. شاخت بر این باور است که تنها برخی روایان خاص، حدیث را روایت می کنند و در نهایت، این روایان به یک راوی می رساند که در یک مرحله، این حدیث را از او فراگرفته اند. این راوی که آن روایان از وی روایت کرده اند، مسئول اصلی جعل آن حدیث است یا این که روایان از نامش در جعل حدیث بهره برده اند. دیدگاه شاخت در پنج نکته قابل تلخیص است:

۱. به احتمال زیاد، مسلمانان، إسناد را در آغاز قرن دوم هجری یا به احتمال ضعیف، در پایان قرن اول هجری به کار برده اند.
۲. سندها با روشی نامنظم، سازماندهی نشده و با اسلوبی تحکم آمیز و مستبدانه به احادیث پیوند خورده و ملحق شده است. در حقیقت، صحابان مکاتب و مذاهب فقهی به الحاق این آسناد و پیوند آنها به متن احادیث اقدام کرده اند که در حقیقت، می خواستند به آرا و نظرهای ایشان، ارزشی متناسب خود بدهنند. از این رو، آن را از زبان دانشمندان گذشته و سلف، برساخته و جعل کردند.
۳. فرآیند بهسازی و نیکوسازی سندها به طور تدریجی آغاز شده است، به این صورت که ابتدا با جعل سندهای کامل کم کم به این سمت رفتند که جاهای خالی سندهای منقطع را پر کنند تا متصل شود و این فرآیند، پیش از این بود که احادیث در کتابهای مشهور حدیثی گرد آیند.
۴. در عصر شافعی، مجموعه‌ای از روایان به سندهای جعلی اضافه شدند تا با حجیت احادیث آحاد و روایاتی مخالفت صورت نگیرد که به یک منبع برمی گردد.
۵. سندهای متعددی که به یک راوی می رسد، جعلی و متومن آن نیز ساختگی است.

۵- پاسخ به دیدگاه های خاورشناسان درباره اسناد و آغاز آن

در این بخش، نکاتی درباره نگاه و رویکرد خاورشناسان نسبت به مسئله اسناد روایات و احادیث اسلامی مطرح و شبها تشان را بررسی و تحلیل خواهیم کرد. در ابتدا ضروری است تا علل و عواملی را که در این زمینه قابل بحث است، در سطح نظری و رویکردی بررسی کنیم و به صورت ویژه، پاسخ هایی را در قبال شبها آنان مطرح سازیم.

۵-۱- علل خطای فکری خاورشناسان

کار خاورشناسان در انتخاب نادرست داده های تحقیق در زمینه سندشناسی، در خطاهای اشتباه های تحلیلی تأثیر زیادی داشته که نمونه آن، تحلیل نادرست شاخت است. او نظریه خود را در خصوص سندها در پرتو بررسی اصول شریعت محمدی مطرح کرد و بررسی حدیث و فقه را با یکدیگر درآمیخت، به گونه ای که با بررسی اسناد در کتاب های فقهی، آن کتاب ها را پایه تحقیق خود قرار داد. آن کتاب ها عبارت بودند از: کتاب الموطاً مالک و نیز کتاب الموطاً مالک به روایت محمد بن حسن شیباني، کتاب الْمَسْاَفِعِ که بیشترشان، کتاب های فقهی حدیثی اند. با این حال، نتیجه های را که از خلال بررسی اسناد این کتاب ها گرفت، به همه کتاب های حدیثی تعمیم داد که بزرگ ترین خطای تحلیلی شاخت است.
(سالم الحاج، ۱۴۲۲: ۵۱۸)

روبسون نقل کرده که هوروویتس، منابع سنت را حدیث، سیره و تفسیر می دانست. «لامنس نیز حدیث و سیره را یک چیز دانسته و گفته است: «هوروویتس به ما یادآوری می کند که سه منبع جهت شناخت سخنان و احادیث پیامبر و افعالش وجود دارد: حدیث؛ سیره نبوی؛ تفسیر قرآن کریم. مطلب جوهری و اساسی در این سه منبع، همان وجود کلام همراه با سلسله ای از شاهدان است». اما لامنس اصرار داشته که حدیث و سیره، دو منبع متمایز و مختلف نیستند، چنان که هوروویتس بر این باور بود». (اعظمی، ۱۴۱۳: ۳۹۷/۲)
روبسون به پذیرش دیدگاه لامنس تمایل داشته، در حالی که هوروویتس، خط

۱. هنری لامنس (Henri Lammens) (۱۸۶۲-۱۹۳۷)، خاورشناس بلژیکی.

فاصلی میان کتاب‌های سیره و حدیث ترسیم کرده است. نگرش وی طبیعی و درست است؛ زیرا گاهی در کتاب‌های حدیث، دو حدیث در یک جا ذکر می‌شود و ارتباطی بین آن دو از ناحیه موضوع وجود ندارد. برای نمونه، دو حدیث ابوهریره در مسند احمد بن حنبل یا مسند حمیدی و دیگران ذکر شده که یکی از آن دو به پاکی و طهارت مربوط است، در حالی که دومی به جنگ‌ها و غزوه‌ها مربوط است. از این رو، محقق، احساس آشتفتگی و سردرگمی نمی‌کند، اما سیره، تداوم حوادث و قصه‌ها را می‌طلبد. به همین دلیل، مؤلفان سیره، ناگزیر، روایات بسیاری را جمع‌آوری کردند و برخی از آن روایات با برخی دیگر به هدف بیان کامل و دقیق ابعاد و زوایای حادثه آمیخته شد.

بر این اساس، روش می‌شود که با بررسی آسناد در کتاب‌های سیره از سوی خاورشناسان و انتخاب داده‌ها و اطلاعات نامناسب و نادرست در مسیر پژوهش و کاوش در این داده‌ها با انگیزه رسیدن به هدف‌شان به نتایج نادرستی دست یافتند؛ زیرا تفاوت اساسی ماهوی میان کتاب‌های حدیثی با کتاب‌های سیره و شرح حال وجود دارد و کتاب‌های سیره از نظر سلامت علمی، زمینه طبیعی و درستی برای بررسی پدیدهٔ اسناد نیست. (نک: اعظمی، ۱۴۱۳: ۲/ ۳۹۸ - ۳۹۷)

۵ - پاسخ به دیدگاه هوروویتس دربارهٔ اسناد

هوروویتس با تکیه بر سخن مالک، استدلال خود را مطرح کرده است. مالک گفته است: «اولین کسی که حدیث را اسناد داد، ابن شهاب است». (ابن ابی حاتم رازی، ۱۳۷۱: ۱/ ۲۰) ضیاء‌العمری در نقد آن گفته است: «شاید مقصودش از آن، در سرزمین‌های شام باشد». (ضیاء‌العمری، ۱۴۱۵: ۴۸) به دیگر سخن، ممکن است کلام مالک در مورد آموزش استفاده از سنددهی توسط ابن شهاب زهری در میان اهل شام باشد که آن‌ها را به سنددهی احادیشان برانگیخته است. همچنان که دیدیم، ابن عساکر از ولید بن مسلم روایت کرده است: «زهری از کاخ سبز عبدالملک خارج شد و کنار ستونی نشست و گفت: ما، شما را از چیزی منع کردیم که آن را به این افراد بذل کردیم. بیایید تا با شما سخن بگویم. زهری شنید که آن‌ها دائم می‌گفتند: رسول خدا^{علیه السلام} فرمود... . سپس زهری گفت: ای اهل شام! چرا می‌بینم احادیث شما زمام و افساری ندارد؟ زهری دستش را فشرد

و گفت: از آن روز، اصحاب و یاران ما به ذکر سند پایه‌بند شدند». (ابن عساکر، ۱۴۱۸: ۳۳۳/۵۵)

توجیه کلام به سوی اهل شام حاکی از این است که پایه‌بندی به بیان سند، در مراکز علمی دیگر بیشتر بوده است، ولی اهل شام به آن بی‌توجهی می‌کردند و زهری آن‌ها را آگاه ساخت و آن‌ها ملزم شدند که احادیث‌شان را اسناد دهند. نکته بسیار مهم آن است که درخواست بیان اسناد در عهد صحابه و سپس در عهد تابعین بزرگ آغاز شد. (نک: ضیاء‌العمری، ۱۴۱۵: ۴۸) این‌که زهری به اسناد پایه‌بند ماند و به آن شهرت یافت و پدیده‌ای مشهور در عصر زهری میان محدثان شد، باعث این توهمندی شد که برخی خاورشناسان گمان کنند که زهری، اسناد را در وهله اول پایه‌گذاری کرد.

باید دانست که قتاده (متوفی ۱۱۸ق) از بیان سند غفلت نکرد و آن را نادیده نگرفت، اما او در بصره به دلیل کوتاهی زمان، بدون اسناد حدیث گفت و برای آسان کردن امر بر طالبان علم نیز حدیث را بدون سند به کار برد و شاگردانش از او در مورد اسناد احادیث پرسیدند. گویا اعتراضی به روش وی بود. حتی شعبه بن حجاج و عمر بن راشد و دیگران از جمله افرادی بودند که در مجلسش حضور یافتنند تا از او در مورد اسناد پرسند. با این حال، شیوخ و بزرگان به آن‌ها اعتراض و آن‌ها را از سؤال کردن در مورد اسناد نهی کردند. شاید دلیل آن هم به سبب استماع طولانی مدت شیوخ و بزرگان نسبت به احادیث بود؛ زیرا آن‌ها از قدیم با وی آشنا بودند و اسناد احادیث را می‌شناختند. در واقع، هر گاه قتاده می‌خواست این احادیث را روایت کند، آن‌ها را اسناد نداد، ولی تازه محدثان از وی سند طلب می‌کردند. از آن سو، شیوخ و بزرگان برای پیش‌گیری از ضایع شدن وقت، اجازه این کار را نمی‌دادند. با این حال، شعبه، سند روایات را ذکر می‌کرد.

به تدریج، برای قتاده روش شد که سزاوار است سند را در احادیث خود ذکر کند. این دقیقاً زمانی بود که حماد بن ابی سلیمان وارد بصره شد. او کوفی بود و پایه‌بند به ذکر اسناد و سند حدیث را بیان می‌کرد. در آن زمان، قتاده تصمیم گرفت اسنادهای حدیث را بیان کند. این وضعیت نشان می‌دهد که کار قتاده در ذکر نکردن اسناد به دلیل کمبود زمان در مجالس حدیث بود، در حالی که نسبت به ارزش سند حدیث شناخت کامل داشت. (ضیاء‌العمری، ۱۴۱۵: ۴۸)

۵- ۳- پاسخ به دیدگاه روبسون درباره اسناد

ضیاء العمری به تفسیر «فتنه» از سوی روبسون خدشه وارد و بیان کرده که دلایلی که روبسون به آن استناد جسته است، قطع آور نیست و یکسانی و همسانی کاربرد «فتنه» در کلام ابن سیرین و مالک را نمی‌توان به عنوان دلیل در نظر گرفت؛ زیرا کلمه «فتنه» بر بسیاری از شکافها و جنگ‌های داخلی میان مسلمانان اطلاق شده است. همچنان نمی‌توان به تقریر و تبیینی اعتماد کرد که درباره عمر و سن ابن سیرین در راستای بهره‌گیری از آن در راستای تفسیر کلامش مطرح شده است؛ زیرا گاهی ابن سیرین از حوادث دور از عصرش سخن می‌گوید و بر بررسی تاریخ حديثی تکیه می‌کند که بسیار مورد توجه بوده است. (ضیاء العمری، ۱۴۱۵: ۴۹)

سالم الحاج به دیدگاه روبسون خدشه وارد کرده است و می‌نویسد: «ما معتقدیم که تفسیر شاخت یا روبسون از مسئله «فتنه» صحیح نیست. مقصود از «فتنه» در سخن ابن سیرین، فتنه بنی امیه نیست که به کشته شدن ولید بن یزید منجر شد یا فتنه ابن زبیر که پس از فروپاشی خاندان اموی ادعای خلافت کرد - و خلافت از خاندان ابوسفیان به خاندان مروان انتقال یافت -، بلکه مقصود از آن، فتنه‌ای است که از زمان عثمان آغاز شد و با جنگ‌های داخلی و وبرانگر بین علی و معاویه پایان یافت و احادیثی نیز برای تأیید دیدگاه‌های سیاسی مختلف جعل شد. نشانه آن این است که احادیث معینی در رابطه با فتنه‌های اموی‌ها یا ابن زبیر جعل نشد؛ زیرا آن حوادث از جایگاه قابل ذکری در تاریخ اسلام برخوردار نبود. جنگ اول، نبرد بین خاندان مروان بود و به کشته شدن خلیفه ولید منتهی شد که بسیاری از افراد به دلیل بدنامی وی سرزنشش کردند. جنگ دوم به کشته شدن ابن زبیر منتهی شد و او پس از خودش به صورت جزئی و مشخص، حزب قوی سیاسی را باقی نگذاشت تا یاری اش دهنده سنت جعلی را پس از وفاتش وضع کنند». (سالم الحاج، ۱۴۲۲: ۵۱۷/۱)

۵- ۴- پاسخ به دیدگاه شاخت درباره اسناد

ضیاء العمری به موضع شاخت نیز نقد وارد کرده است؛ زیرا شاخت غفلت ورزیده که اعتراض مالک به حدیث مرسل، به سبب بی‌توجهی به پیوند و اتصال احادیث کتاب

الموطأ بوده است و روش او در کاربرد سند، خصیصه و مشخصه کلی عصرش نیست؛ زیرا سندهای متصل، در مُسندهای تصنیف شده در قرن دوم هجری وارد شده و حتی برخی از آن‌ها پیش از الموطأ تصنیف شده‌اند، مانند: مسندهای عمر بن راشد.

همچنین ورود احادیث در کتاب‌های حدیثی، یکبار به صورت مرسل و یک بار به صورت متصل، بر جعل آن احادیث دلالت قطعی ندارد؛ زیرا گاهی دانشمندی، حدیثی را در جایی با اسناد متصل و در جایی با ارسال یا انقطاع، به جهت اختصار و ایجاز یا به سبب فراموشی روایت می‌کند. با این حال، مقصود از این سخن، رخدادن خطا در سندها به صورت افزایش نام فردی در آن اسناد یا تغییر نامی به نام دیگر نیست، بلکه کتاب‌های مصطلح الحدیث، به بیان [واقعیت تأسفبار] جعل سندهای کامل برای احادیث جعلی پرداختند.

با وجود این، طرح مسئله اختلاف سندهای متصل یا اتهام بستن به مکاتب و مذاهب فقهی در خصوص جعل این سندهای متصل، گرافه‌گویی بزرگی است. برای نمونه، شافعی بر احادیث مرسل سعید بن مسیب تکیه کرد و ابوحنیفه نیز بر احادیث مرسل شیوخ و بزرگانش تکیه کرد. آن دو، این احادیث مرسل را متصل نکردند و پیروان آن دو نیز در اندیشه متصل کردن این روایات نبودند. از این رو، آن احادیث در کتاب‌هایشان مرسل باقی ماند. در این میان، اهداف بسیاری باعث شد جاعلانی به جعل اسناد پردازنند.

از سوی دیگر، نمی‌توان صاحبان مکاتب و مذاهب را به جعل سند متهم کرد، در حالی که آن‌ها در دین و شریعت امانتدارند و مانع ورود کذب و دروغ به احادیث پیامبر شده‌اند. ما حدیث صحیح را از حدیث ضعیف و وثوق داشتن یا نداشتن روایان را جز از طریق پیشوایان برگزیده حدیث نشناخته‌ایم. پس چگونه جایز است که محقق منصف و عادل و مورخ ناقد، آن بزرگان را متهم کند؟ (ضیاء العمری، ۱۴۱۵: ۵۷ - ۵۵)

روبسون در تعلیقی بر نظریه شاخت می‌گوید: «در واقع، نقد اسناد، نقد عمیقی است و شاخت، ادله و براهینی قوی را آورده که بیانگر این است که استعمال اسناد، مسئله‌ای متاخر است، اما شخص انسان مردد می‌شود که کلامش را به طور کامل بپذیرد یا بخشی از آن را قبول کند». (اعظمی، ۱۴۱۳: ۳۹۴/۲)

مصطفی اعظمی به موضع شاخت در زمینه بررسی احادیث فقهی و تعمیم آن به همه احادیث در همه کتاب‌ها انتقاد کرده و به ادعای شاخت که سخن ابن سیرین را جعلی دانسته، این گونه پاسخ داده است: «شاخت به بررسی میدان احادیث فقهی پرداخت و ممکن است کلامش در این میدان، از میادین دیگر احادیث، دقیق‌تر باشد؛ زیرا تغییر حالات و تحول در افکار قانونی، ناگزیر، قواعد و قوانین جدیدی را می‌طلبد. با این حال، انسان از این نوع موضع‌گیری‌ها تعجب می‌کند. آیا این نوع بحث و مناقشه، مخرب نیست؟... هرگز ممکن نیست که نسبت سخن ابن سیرین به او را نفی و انکار کنیم؛ زیرا منابع موثقی آن را ذکر کرده‌اند و هیچ یک از ناقدان، معتقد به جعل آن سخن نبوده است، بلکه از ابن سیرین چیزی نقل شده است که بر آن تأکید می‌کند.

احمد بن حنبل از ابن سیرین چنین نقل کرده: «فتنه و آشوب، خروشان شد و اصحاب و یاران رسول خدا^ع که ده هزار نفر بودند، از بین آن‌ها حتی سی نفر هم در این فتنه‌ها داخل نشدند و موافق نبودند، چه برسد به این که ۱۰۰ نفر در آن وارد شوند». (ابن حنبل، ۱۴۱۰: ۱۵۰/۲) در این زمینه، ادله‌ای وجود دارد که تأیید می‌کند درخواست و مطالبه سند، در زمان زودرس در پی اولین فتنه آغاز شد یعنی اولین فتنه‌ای که در زمان عثمان واقع شد. (ضياء العمرى، ۱۴۱۵: ۴۵)

در این زمینه، سخنی از یحیی بن سعید به نقل از سعید بن مسیب روایت شده است که نکات خوبی دربردارد و آن این است: «اولین فتنه واقع شد - یعنی کشته شدن عثمان - و کسی از اصحاب بدرا باقی نگذاشت. سپس فتنه دوم - یعنی واقعه حرہ - واقع شد و کسی از اصحاب حدیبیه را باقی نگذاشت. سپس فتنه سوم واقع شد و آن هم مهلك و کشنه بود و مردم نابود و هلاک شدند». (ابن حجر، ۱۴۱۰: ۴۱۰/۷)

روی هم رفته، تفسیر شاخت از فتنه‌ای که در سخن ابن سیرین آمده و اعتقاد داشته که فتنه در زمان ولید بن یزید در سال ۱۲۶ بوده، تخمینی ناصحیح است که ادله، آن را رد می‌کنند و این نوع تفسیر و تحلیل، تابع هوا و هوس شاخت بوده است؛ زیرا در تاریخ اسلام ذکر نشده که سال ۱۲۶ به عنوان نقطه تحول و پایان زیبای روزهای کهن به شمار می‌رود؛ زیرا در حقیقت، اگر عصری باشد که

مسلمانان آن عصر را این گونه توصیف نمایند و [آن را نقطه عطف تاریخ اسلام بدانند]، عصر خلفای راشدین است نه غیر آن». (اعظمی، ۱۴۱۳: ۳۹۵/۲)

«در حقیقت، زمان فتنه از زمان قیام و کودتای مردم بر عثمان آغاز شد تا این که آن‌ها او را کشتن و فتنه بین حضرت علی^ع و مخالفانش ادامه یافت، خواه این‌که آن‌ها از اصحاب جمل یا اصحاب معاویه بودند. شکاف و اختلاف سیاسی از آن تاریخ آغاز شد که جعل احادیث دروغین نیز بر رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله و سلم} آغاز شد. در واقع، فتنه بنی مروان که منجر به کشته شدن خلیفه (ولید) شد، هدف و مقصد [سخن ابن سیرین و سایرین] نبود، هر چند طبری آن را در حادث سال ۱۲۶ق نوشته است. از این رو، سخن ابن سیرین صحیح بوده و گفتار ابن سیرین که شاخت آن را بر اساس تحلیل اشتباهش انکار کرده، جعلی نیست؛ (سالم الحاج، ۱۴۲۲: ۱۵۱/۵) زیرا امت اسلامی، شاهد فتنه زیر نیز پیش از این تاریخ بوده است. انسان با کدام دلیل موجّه می‌تواند «فتنه» را کشته شدن ولید بن یزید بداند؟ آیا یا جز با هوای نفسی که به همه حقایق تاریخی ضربه وارد می‌سازد، می‌توان چنین تفسیر کرد؟ واقعیت این است که فتنه‌ای که در متن گفته ابن سیرین به آن اشاره شده، همان فتنه میان حضرت علی^ع و معاویه است که امت اسلامی از آثار آن تا کنون رنج برده است». (اعظمی، ۱۴۱۳: ۳۹۵/۲)

مصطفی اعظمی استدلال کرده که فتنه مورد اشاره در متن کلام ابن سیرین همان فتنه میان حضرت علی^ع و معاویه است و دو دلیل دارد:

دلیل اول - مصطفی اعظمی از موضع روبsson استنباط کرده است تا تناقض آن‌ها را در مواضعشان بیان کند. روبsson اشاره کرده است که در نیمة قرن اول هجری، تعداد زیادی از صحابه وفات یافته‌ند و مردمی که پیامبر را ندیدند، از ایشان حدیث نقل می‌کردند. ممکن بوده که فردی درباره منابع حدیث از آنان بپرسد. اگر جایگاه پیامبر را در اسلام و نزد مسلمانان بدانیم - همان طور که روبsson آن را برای ما به تصویر کشیده که البته بسیار دور از حقیقت است - ممکن است درباره آسناد، در نیمة قرن اول سؤال بپرسیم، همان طور که روبsson نیز سؤال پرسیده است. نباید از نظر دور داشت که امت اسلامی پیش از این تاریخ، از فتنه مخرب در دهه چهارم قرن اول هجری عبور کرده بود. همچنین بیشترین

جعل حدیث، در زمینه سیاسی برای تأیید گروهی یا ضربه زدن به گروه مخالف بوده است. روزهای جنگ بین حضرت علی^ع و معاویه آغاز شد و به همین دلیل، ضرورت ایجاب می‌کرد که محدثان در انتخاب بزرگان و شیوخ خودشان احتیاط کنند. (نک: اعظمی، ۱۴۱۳: ۳۹۶/۲)

دلیل دوم - وجه عقلانی و منطقی برای تردید در درستی نسبت سخن ابن سیرین به وی وجود ندارد؛ زیرا سخنانش اشاره دارد به این که او از عادتی خبر می‌دهد که قبل از دورانش آشکار شده است. به همین دلیل، ضمیر متکلم را به کار نبرده - با این شناخت که این اسلوب در زبان عربی بسیار رایج بوده و پیوسته تاکنون نیز رایج است - بلکه در همه متن، ضمیر غایب را همراه با صیغه ماضی به کار برد است. در واقع، اشاره می‌کند به این که این رویکرد و گرایش، پیش از زمان و دوران وی سابقه داشته است. این که ابن سیرین گفته است: «ما کانوا یسئلون» (سندها را درخواست نمی‌کردند) و نگفته: «لم یکن الإسناد موجودا» (سندها موجود نبود) به این معناست که آسناد، موجود بوده و از آن استفاده می‌کردند؛ فقط مردم سند مطالبه نمی‌کردند. در حقیقت، راوی، سلسه سند را بیان نمی‌کرد؛ خواه می‌خواست نام شیخ و استادش را بیان کند و خواه نمی‌خواست. (نک: اعظمی، ۱۴۱۳: ۳۹۷/۲)

نتیجه‌گیری

۱. خداوند متعال، سنتش را مانند کتابش حفظ کرد؛ محدثان بزرگ و دیگران به دفاع از آن و حفظش از جعل و تحریف و تهمت و افترای مخالفان سنت پیامبر پرداختند و با دلیل و برهان، به دیدگاه‌های شاذ آن‌ها پاسخ دادند. آنان با تلاش خود، حق را از باطل و صحیح را از ناصحیح جدا کردند و به مسلمانان و طالبان سیره و سنت پیامبر خدمت بزرگی کردند.
۲. محدثان شیعه و اهل سنت بر این باورند که احادیث و سخنان پیامبر که به ما رسیده، تابع رویکرد و اسلوبی نقادانه و جامع در گذر از مراحلی است که برای ما نقل شده است. از این رو، می‌توان به آن اعتماد و اتکا کرد.
۳. ادعاهای خاورشناسان نسبت به احادیث نبوی پذیرفتی نیست و ادله علمی دانشمندان مسلمان که از سنت پیامبر دفاع کردند، پاسخی محکم به این

مدعاهاست، چنان‌که پیش از آن از قرآن کریم و معارفش دفاع کردند. ادعاهای خاورشناسان مبنای منطقی ندارد.

۴. نقد خاورشناسان به احادیث پیامبر به ویژه هوروویتس، روبسون و شاخت که آسناد روایات را قابل اعتماد نمی‌دانند، نقد علمی نبود، بلکه بدون پشتوانه منطقی است.

۵. با وجود پذیرش نظریه شاخت از سوی محافل و مجتمع علمی و آموزشی غرب، این نظریه، نادرست است و نمی‌توان آن را تعمیم داد. چنان‌که بیان کردیم، ادعای شاخت مبنی بر این‌که سند، بخش بی‌حساب و کتاب، بی‌منطق و بی‌مبنای حدیث است، نادرست است و آرا و نظرهای خاورشناسان پیرو او نیز هرگز پذیرفته نیست.

كتاب‌نامه

۱. ابن ابی حاتم رازی، (۱۳۷۱ق)، عبدالرحمان، الجرح و التعديل، بیروت: دار الكتب العلمیه.
۲. ابن جماعه، محمد بن ابراهیم، (۱۴۰۶ق)، المنهل الروی فی مختصر علوم الحديث النبوی، تحقیق: محبی‌الدین عبدالرحمان رمضان، دمشق: دار الفکر.
۳. ابن حبان، محمد، (۱۴۱۸ق)، الصحيح، تحقیق: شعیب الأرنؤوط، بیروت: مؤسسه الرساله.
۴. ابن حجر، احمد بن علی، (۱۴۱۰ق)، فتح الباری فی شرح صحيح البخاری، تحقیق: عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، بیروت: دار الكتب العلمیه.
۵. ابن حنبل، احمد، (۱۴۱۰ق)، الجامع فی العلل و معرفه الرجال، تصحیح: محمد حسام بیضون، بیروت: مؤسسه الكتب الثقافیه.
۶. ابن عباد، اسماعیل، (۱۴۱۴ق)، المحیط فی اللغة، تحقیق: شیخ محمد حسن آل یاسین، بیروت: عالم الكتب.
۷. ابن عساکر، علی بن حسن، (۱۴۱۸ق)، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق: عمر بن غرامه، بیروت: دار الفکر.
۸. ابن فارس، احمد، (۱۴۱۲ق)، معجم مقاییس اللغة، تحقیق و ضبط: عبدالسلام محمد هارون، بیروت: دار الجیل.
۹. ابن ماجه، محمد بن یزید، (بی‌تا)، کتاب السنن، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقي، بیروت: دار الفکر.

١٠. ابن منظور، محمد بن مكرم، (١٤١٢ق)، لسان العرب، بيروت: دار صادر.
١١. ابوداود، سليمان بن اشعث، (بی تا)، سنن ابی داود، تحقيق: محمد محبی الدین عبدالحمید، بيروت: دار احیاء التراث العربي.
١٢. اعظمی، محمد مصطفی، (١٤١٣ق)، دراسات فی الحديث النبوی و تاريخ تدوینه، بيروت: المکتب الاسلامی.
١٣. بیهقی، احمد بن حسین، (١٤١٠ق)، شعب الایمان، تحقيق: محمد السعید بن بسیونی زغلول، بيروت: دار الكتب العلمیہ.
١٤. ترمذی، محمد بن عیسی، الجامع الصھیح، تحقيق: احمد محمد شاکر و فؤاد عبدالباقي و ابراهیم عطوه عوض، بيروت: دار احیاء التراث العربي.
١٥. جوھری، اسماعیل بن حماد، (١٤٠٤ق)، الصحاح، تحقيق: احمد عبدالغفور عطار، بيروت: دار العلم للملائين.
١٦. خطیب بغدادی، احمد بن علی بن ثابت، (١٤٠٥ق)، الكفایہ فی علم الروایہ، تحقيق: احمد عمر هشام، بيروت: دار الكتاب العربي.
١٧. خطیب بغدادی، احمد بن علی بن ثابت، (١٤١٦ق)، الفقیہ و المتفقہ، تحقيق: عادل بن یوسف العزازی، المملکه العربیه السعودیه: دار ابن الجوزی.
١٨. خطیب بغدادی، احمد بن علی بن ثابت، (١٩٧١م)، شرف اصحاب الحديث، تحقيق: محمد سعید خطیب، آنکارا: دار احیاء السننه النبویه.
١٩. زبیدی، مرتضی، (١٤١٤ق)، تاج العروس، بيروت: دار الفكر.
٢٠. سالم الحاج، ساسی، (١٤٢٢ق)، نقد الخطاب الاستشرافی، بيروت: دار المدار الاسلامی.
٢١. سمعانی، عبدالکریم بن محمد، (١٤١٤ق)، ادب الاملاء و الإستملاء، تحقيق: احمد بن محمد عبدالرحمان محمد محمود، جده: بی نا.
٢٢. شهید ثانی، زین الدین، (١٤٠٨ق)، الرعاية فی علم الدرایة، قم: مکتبة آیة الله المرعشی النجفیی العامه.
٢٣. صمدی، رضا احمد، (٢٠٠٣)، الإسناد عند المحدثین، الدلالة، التاریخ، المنهج، قاهره: مکتبة الحديث.
٢٤. ضیاء العمری، اکرم، (١٤١٥ق)، بحوث فی تاریخ السننه المشرفة، مدینه منوره: مکتبة العلوم و الحكم.
٢٥. طبری، محمد بن جریر، (١٤٠٧ق)، تاریخ الطبری، بيروت: مؤسسه عزّ الدین.
٢٦. عاملی، حسین، (١٤٠١ق)، وصول الاخیار الی اصول الاخبار، تحقيق: سید عبداللطیف کوهکمری، قم: مجمع الذخایر الاسلامیہ.

٢٧. فلاتة، عمر بن حسن عثمان، (١٤٠١ق)، الوضع في الحديث، دمشق: مكتبة الغزالى - بيروت: مؤسسه مناهل العرفان.
٢٨. مسلم بن الحجاج، أبوالحسين، (١٤٠٣ق)، صحيح مسلم، تحقيق: محمدفؤاد عبدالباقي، بيروت: دار الفكر.
٢٩. Coulson, N.J, (1946), A History of Islamic Law, Edinburgh, ?.
٣٠. Schacht, J, (1949), "A Re-evaluation of Islamic Tradition", JRAS, ?.

